

یکی از دوستان بعد از اینکه از زیارت حضرت عالی بر گشته بودند، خدمت حاج آقا گزارش داده بودند و گفتند که آقا سید خودشان را هیجی نمی‌دانند؛ حاج آقا فرمودند که به‌خاطر همین است که من ایشان را این‌قدر بزرگ می‌دانم؛ چون ایشان خودشان را هیج نمی‌دانند و این همه چیز است.

متشکرم. از این محبت سیاس‌گزارم.
بله ایشان همیشه اظهار محبت می کردند و من همیشه به محبت ایشان به خود و برادرانم افتخار می کردم.
در دومین سفری که ایشان در سال ظاهرأ ۲۰۰۰ میلادی به لبنان داشتند، فرمودید که ایشان برای دوره آموزشی آمدند؛ از آن دوره



باز خوانی گفت‌وگوی تفصیلی حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی مصباح یزدی با شهید سید حسن نصرالله – ۴

حاج قاسم پیشنهاد داد که سراغ آیت‌الله مصباح بروید

خاطر‌های دارید که برای چه به لبنان آمدند و برنامه آموزشی‌شان چه بود و چه تأثیری در حزب‌الله گذاشت؟

اصل ایده این بود که مادر سطح فکری، فرهنگی و اعتقادی نیازمند توجه ویژه هستیم؛ به علمانی تراز اول نیاز داریم که هم قابل استفاده باشند، هم مورد پذیرش واقع شوند. وقتی مسئولان رده اول و دوم حزب‌الله را گردهم می‌آوریم که بسیاری از آن‌ها عالم، طلبه، استاد دانشگاه و مسئولان بلندپایه هستند، حاضر نمی‌شوند نزد هر کسی درس بگیرند. بنابراین ابتدا باید آن‌ها را درباره اسناد قانع کرد. وقتی به آن‌ها گفته شود که می‌خواهیم دوری را مثلاً در مسائل اعتقادی و فکری به مدت یک هفته یا ده روز برگزار کنیم و از شما می‌خواهیم که در این درس‌ها شرکت کنید، اولاً باید قبول داشته باشند که استاد از آنان برتر، بالاتر و عالم‌تر است و ارزش دارد که کارشان را رها کنند و مدتی را معضراً و بنشینند. به همین دلیل، با برادران در ایران این‌گونه برنامه‌ریزی کردیم که هر چندوقت یکبار، یکی از علمای بزرگ و مورد اعتماد و نیز کسانی که خود را واقف امام خمینی (ره) کرده‌اند و فانی در امام (ره) و خط ایشان هستند، تشریف بیاورند. ما کسانی را می‌خواهیم که در این مسیر، ما را تثبیت و تقویت کنند؛ نه کسانی که نزد ما بیایند و شک و شبهه ایجاد کنند؛ بلکه کسانی که اگر شک و تردیدی به وجود داشته باشد، به سؤالات و شبهات ما پاسخ دهند. مثلاً در آن زمان برادران گفتند آیت‌الله مصباح.

چه کسانی این پیشنهاد را داد که سراغ آیت‌الله مصباح بروید؟

در آن زمان شهید حاج قاسم سلیمانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) این مسئله را مطرح کرد. او مسئول هماهنگی این مسئله بود. برادران سپاه قدس با علمای قم در ارتباط بودند. تلاش‌ها بر آیت‌الله مصباح متمرکز شد. بسیار مشتاق شدیم که ایشان به‌صورت مداوم تشریف بیاورند. طبیعتاً در ابتدا، هدف همان رده اول یعنی بزرگان مقاومت بود. اما پس از آن، وقتی متوجه شدیم که ممکن است آیت‌الله مصباح به ما وقت ندهند، بقیه کادر

می‌آمدند، برادران دو- سه ساعت می‌نشستند و از صحبت درباره مسائل سیاسی خودداری می‌کردند

و می‌گفتند حضور چندساعته‌شان در جمع ما فرصتی مغتنم است؛ در طول سال درباره سیاست صحبت می‌کنیم، اما می‌خواهیم از محضر مبارکشان

در بعد معنوی، در بعد اخلاقی و در بعد روحی بهره‌مند شویم و به همین دلیل سؤالات بر این جنبه‌ها متمرکز می‌شد و ایشان به همه پرسش‌ها پاسخ می‌دادند.

موردی از سؤالی‌های خاص اخلاقی و معنوی که از ایشان می‌پرسیدند در خاطر دارید یا خود حضرت‌عالی از ایشان پرسیده باشید و جواب‌هایی که ایشان می‌دادند؟

توجه قرار می‌گیرد تا مخاطب فراتر از ماهیت کلام، با شخصیت شبیه‌پراکتان نیز آشنا شود. به علت توهین‌های مکرر و صریح و سیستماتیک (روشمند) جریان موسوم به روشنفکری و به جهت پیشگیری از انفعال جریان اسلامی، امام خمینی(ره) در کشف اسرار با صریح‌ترین ادبیات ممکن به شبهات حکمی‌زاده پاسخ دادند. مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی به نقل از امام در مورد انحرافات حکمی‌زاده و دلیل صراحت لہجه ایشان در کتاب کشف اسرار می‌گوید: «مرحوم حاج شیخ مهدی حکمی یکی از علمای قوم بود.

باز خوانی زمینه‌های فکری و سیاسی کتاب «کشف اسرار» امام خمینی (قدس‌سره)– ۱۴

صراحت لہجه امام (ره) در مقابل هجده صریح

پاورقی Research@kayhan.ir

را در لبنان گشود، به این دلیل بود که شما را در زمره اولیای ویژه خود به حساب آورده است. الان قضیه، فردی شده است. گروهی هستند که در میان آن‌ها اولیای خاص الهی وجود دارند. اکنون من، تو و او باید کاری کنیم که جزء آن خواص باشیم. این مشروط به اخلاص است. پس اولاً ایشان بر موضوع اخلاص بسیار تأکید داشتند. ثانیاً بر پرهیز از گناهان تأکید می‌کردند و می‌فرمودند اگر گناهی را ترک کنی،د، راهی طولانی و مرحله‌ای مهم را طی کرده‌ای.د نکته سومی که بر آن تأکید داشتند و این از اموری است که در عالم سیر و سلوک از غیر او شنیده نمی‌شد، اطاعت از مقام معظم رهبری است. به آنان می‌فرمودند پیروی شما از ولی امر و ولایت فقیه شرطی از شروط سیر و سلوک الی‌الله سبحانه و تعالی است و این معنای ولایت است. بدون ولایت، انسان به خداوند متعال نمی‌رسد.

مثلاً این یک نوع سؤال بود. طبیعی است که درباره امام خمینی(ره) می‌پرسیدند و ایشان درباره امام بسیار زیبا صحبت می‌کردند؛ اما مهم‌تر از آن، سخن ایشان درباره مقام معظم رهبری حفظ‌الله بود. برادران در لبنان و شخص بنده به شما عرض می‌کنم که عالمی در سطح علامه آیت‌الله مصباح ندیدم.

ایشان فقیه بزرگ و فیلسوف بزرگ، عالمی جلیل‌القدر، متفکری بزرگ و از برجسته‌ترین اساتید حوزه بودند. به رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای، اعتقاد داشت. به ایشان عشق می‌ورزید و ایشان را دوست می‌داشت و به فنا و ذوب‌شدن در ایشان و اخلاص و پیروی کامل از ایشان دعوت می‌کرد. در این امور یکی مانند آیت‌الله مصباح نبود. صادقانه به شما عرض می‌کنم که مهم‌ترین ویژگی و تأثیر آیت‌الله مصباح بر علمای نیروها، برادران و خواهران ولایی با حضرت امام خامنه‌ای بود.

ایشان در همه امور تأثیر‌گذار بود، اما تأثیرشان در این مسئله بسیار بیشتر بود. در این زمینه از دیگران بسیار برتر بود. ایشان درباره مقام معظم رهبری با آنان سخن می‌گفتند. مثلاً یکبار برادران از او ارزایی ایشان شگفت‌زده شدند. این سخن ایشان سابقه دارد و منحصر در این مورد خاص نیست. من بعداً در بعضی از ضبط‌ها آن را ملاحظه کردم.

من در جلسه حاضر بودم که ایشان به برادران می‌فرمودند: من تاریخ خوانده‌ام، من تاریخ را می‌شناسم، شخصیت‌ها را می‌شناسم، تاریخ امت اسلامی و تاریخ اسلامی را می‌شناسم. با قطع نظر از اتمه و برخی افراد خاص، به‌سختی و به‌ندرت می‌توان فردی را با این جامعیت، اخلاص، قدرت، رهبری و این میزان از صبر، تحمل و سعه‌صدر یافت. او درباره حلم حضرت آقا به‌صورتی شگفت‌انگیز سخن می‌گفت. من حلم حضرت آقا را می‌شناسم، اما توصیفی مانند توصیف آیت‌الله مصباح از حلم و صبر حضرت آقا را نشنیدم.

گاهی از ایشان درباره برخی شخصیت‌های ایران می‌پرسیدند، اما ایشان احتیاط می‌کردند. ایشان نمی‌خواست از کسی به بدی یاد کند. هنگامی که به لبنان می‌آمد، اگر کسی شایسته تعریف بود، از تعریفش می‌کرد و اگر این‌طور نبود، بلکه ممکن بود نقطه‌ضعفی داشته باشد، از اینکه اشکالی را درباره کسی مطرح کند، اجتناب می‌کرد. این یکی از نکات قابل توجه بود.

یک هفته قبل از انتشار نامه کریستول / لاسکی / اسپندر، جان هانت از پاریس به نیویورک پرواز کرده بود.

او مستقیماً به پرینستن رفت تا با رابرت اوپنهایسر دیدار کند و در مورد ادعاهای نیویورک‌تایمز گفت‌وگو کند و بپرسد آیا او و برخی دیگر حاضر می‌شوند نامه‌ای را در تأیید استقلال کنگره امضا کنند؟ اوپنهایسر با کمال میل پذیرفت. استوارت همیشایر که در آن زمان در پرینستون بود، بعدها به یاد آورد: «اوپنهایسر از تعجب من متعجب شد و ناراحتی من را او به شگفت آورد، بله. برخی افراد در موقعیت وحشتناکی قرار گرفته بودند (افرادی همچون من). اما اوپنهایسر تعجب نکرد چون خودش تا حدی درگیر ماجرا بود.

امپراتوری‌طلب در قرن نوزدهم، فقط کار را انجام می‌دهی.»^۱

نامه در ۴ می برای نیویورک‌تایمز فرستاده شد و در ۹ مه منتشر گردید، تنها یک روز پیش از نامه اسپندر/ لاسکی / کریستول. این نامه که توسط جان کنت گالبریت، جورج کتان، رابرت اوپنهایسر و آرتور شلزینگر امضا شده بود، تصریح می‌کرد که «کنگره... نهادی کاملاً آزاد بوده، که تنها در قبال خواسته‌های اعضا و یاری‌دهندگان خویشی و تصمیمات کمیته اجرایی خود پاسخگو است.»

اما این نامه به صراحت ارتباط با سازمان سیا را رد نکرد، که منجر به اظهارنظر دوایت مک‌دونالد شد مبنی بر اینکه این نامه «یک طفره‌روی بود، نه دروغ، اما مسئله را نیز حل نکرد.»

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر – ۲۰۰

گفت‌وگو درباره ادعاهای نیویورک تایمز

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر – ۲۰۰

The New York Times

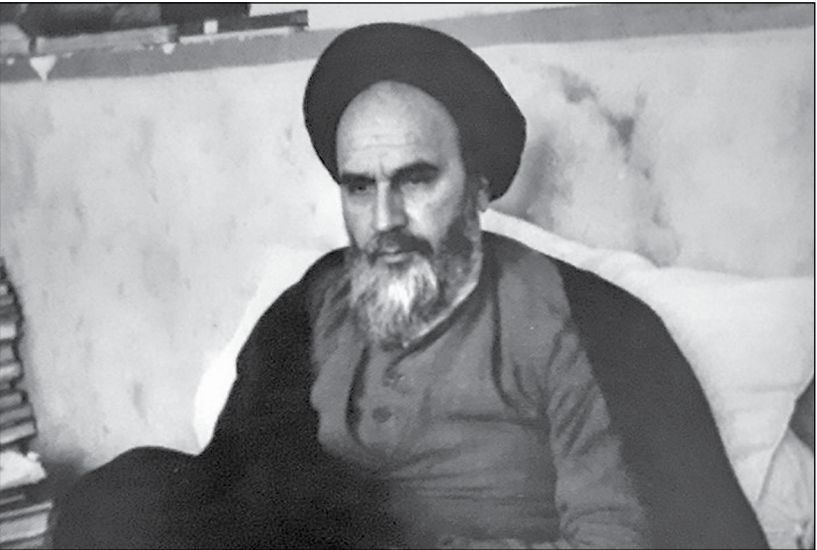


یعنی نمونه کامل یک لیبرال منتقد حکومتی! اسناد موجود در آرشیو شخصی شلزینگر خود گواه این موضوع است. او یک منبع، مشاور (نه لزوماً مشاور حقوق‌یگر)، دوست و همکار مورد اعتماد فرانک ویزتر، آلن دالس و کورد مهر بود.

پانوش‌ها:

۱- مصاحبه همیشار با اکسفورد. البته همیشار هم بخشی از ماجرا بود و از وایتگی کنگره به سازمان سیا CIA اطلاع داشت، اگر آگاه نبود پای نامه را امضا می‌کرد و از کار اوپنهایسر (یعنی شهادت کذب استقلال محله) تعجب نمی‌کرد. ۲- همان‌طور که گفته شد جان هانت از پاریس به نیویورک پرواز کرد و مستقیماً به دیدار اوپنهایسر رفت تا موافقت او و سایرین را در مورد تنظیم نامه بگیرد. بنابراین ادعای اوپنهایسر کذب بوده است. ۳- یعنی هاروارد فاست استفاده داده بود.

دینی شما را که با خون‌های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده است آتش می‌زنند. این‌ها عید آتش‌زدن کتاب دارند. کدام کتاب‌ها همان‌ها که از فداکاری حسین بن علی(ع) و رنج‌های فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده‌ها به دست شما افتاده است. آری ما و شما رنج دین را نکشیدیم، جوانه‌های رشید را به راه آن ندادیم، خون‌های گران‌بها در قدم آن نریختیم از این‌جهت قدر آن را نمی‌دانیم ما در پیشگاه داوری خدا جواب نداریم، ما در پای میز محکمه دین محکومیم، ما در حضور پیغمبر اسلام بی‌آبرویم، هان آبرومندانه از جای برخیزید تا ددان بر شما چیره نشوند.»^{۱۰}



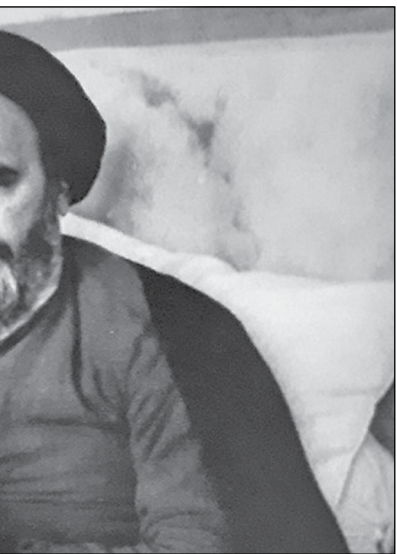
امام در کشف اسرار به صراحت از لزوم اعدام متکرین دین و فتنه‌جویان مفسد نوشتند: «ها انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که برخلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که این باوه‌سرای‌ها را می‌کنند در حضور هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه‌جویان را که مفسد فی‌الارض هستند از زمین براندازد تا فتنه‌انگیزان هوسران دیگر دامن به آتش فتنه‌گری و تفرق کلمه زنند و دست خیات به مقدسات دین دراز نکنند والسلام.»^{۱۱}

دیدگاه برخی اندیش‌پژوهان معاصر درباره کتاب کشف اسرار
دکتر رضا داوری اردکانی- از اندیشه‌پژوهان مشهور معاصر- از جمله کسانی است که به جایگاه ممتاز «کشف اسرار» التفات یافته و به نکات جالبی اشاره می‌کند: «کتاب کشف اسرار پاسخی است به نوشته یکی از پیروان کسروی. این پاسخ علاوه بر دیدگان و استحکام تاریخی و کلامی وجه حکای دیگری نیز دارد که کمتر به نظر ناظران و خوانندگان رسیده است. امام کشف اسرار را ردّ مطالب کتابی موسوم به اسرار هزارساله نوشته‌اند، شاید کم نبودند کسانی که می‌توانستند با تتبع در تاریخ اسلام و توسل به استدلال‌های کلامی،

اندیشه و سیره سیاسی امام خمینی نیز، همین روش اجتهادی است. شاخمه‌های روش اجتهادی و ضرورت کاربست آن در فهم اندیشه سیاسی امام خمینی به تفصیل به قلم نگارنده در کتاب «روش‌شناسی فهم اندیشه سیاسی امام خمینی» بحث و بررسی شده است.

پرسشگری مستقیم از مخاطب

پرسشگری مستقیم از مخاطب به‌ویژه مخاطبان جوان از ویژگی‌های کشف اسرار است^{۱۲} و این امر حاکی از اعتماد ایشان به ذهن مخاطب جوان بود.



تلاش برای ایجاد قیام اجتماعی و سیاسی علیه جریانات انحرافی
امام‌خمینی(ره) در دوران تألیف کشف اسرار با جریان‌ات انحرافی که پشتوانه سیاسی داخلی و خارجی داشت روبرو بودند و صرفاً با یک فرد یا یک اثر انحرافی روبرو نبودند و طبیعتاً مقابله مؤثر با این جریان به صرف نوشتن یک کتاب محقق نمی‌شد و نیاز به ایجاد یک جنبش اجتماعی وجود داشت. براساس همین نگاه امام در همین کتاب مردم را به مبارزه علیه این طیف دعوت می‌کنند: «همکیشان دیندار ما، برادران پای ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این شالوده‌های نفاق، این جرثومه‌های فساد، این دعوت‌های به زردشتی‌گری، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاهای به مقدسات مذهبی را بخوانید و درصدد چاره‌جویی برآیید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصیبت وطنی، با یک اراده دگر، با یک مشت آهنین، با یک باخ‌نخم این ناپاکان بی‌آبرو را از زمین براندازید. این‌ها یادگارهای باستانی شما را به باد فنا می‌دهند. این‌ها ودیعه‌های خدایی را دستخوش هوسوی و هوس خود می‌کنند. این‌ها کتاب‌های

گویند مورد توافق او (هانت) قرار گرفته است.

افراد کمی متوجه این حيله شدند. آنگوس کامرون، ویراستار هاروارد فاست در انتشارات لیتل براون (که در سال ۱۹۴۹ در اعتراض به رد کتاب «اسپاراکوس» توسط این انتشارات استعفا داده بود، اظهار داشت: «من به طور کلی به لیبرال‌ها به عنوان افرادی نگاه می‌کنم که از نظام حاکم حمایت می‌کنند، با خرده‌گیری‌ها و عیب‌جویی‌های ریز او بی‌خطر! خود در واقع به طبقه حاکم کمک می‌کنند آن‌ها جلوه آزادی بیان و سعه‌صدر در حکومت آمریکا بودند، یعنی حکومت به انتقادات آن‌ها نیز میدان می‌داد تا دموکراتیک و نقدپذیر بودن خود را به رخ بکشند، همچنین آن‌ها با انتقادات نرم خویش اعتراضات عمومی را مدیریت می‌کردند یعنی خود را نماینده طبقه معترض جا زده و موجب تخلیه و مدیریت خشم طبقه معترض می‌شدند، بنابراین اعتراضات و خرده‌گیری‌های آن‌ها کمک به طبقه حاکم می‌شد، بنابراین این‌ها همواره مورد حمایت آن‌ها و لحظات حساس روی حمایت آن‌ها از نظام حاکم حساب کرد. آرتور شلزینگر جونیور نمونه تمام و کمال این حالت است.»



یعنی نمونه کامل یک لیبرال منتقد حکومتی! اسناد موجود در آرشیو شخصی شلزینگر خود گواه این موضوع است. او یک منبع، مشاور (نه لزوماً مشاور حقوق‌یگر)، دوست و همکار مورد اعتماد فرانک ویزتر، آلن دالس و کورد مهر بود.

۱- مصاحبه همیشار با اکسفورد. البته همیشار هم بخشی از ماجرا بود و از وایتگی کنگره به سازمان سیا CIA اطلاع داشت، اگر آگاه نبود پای نامه را امضا می‌کرد و از کار اوپنهایسر (یعنی شهادت کذب استقلال محله) تعجب نمی‌کرد. ۲- همان‌طور که گفته شد جان هانت از پاریس به نیویورک پرواز کرد و مستقیماً به دیدار اوپنهایسر رفت تا موافقت او و سایرین را در مورد تنظیم نامه بگیرد. بنابراین ادعای اوپنهایسر کذب بوده است. ۳- یعنی هاروارد فاست استفاده داده بود.

سستی مطالب کتاب اسرار هزارساله را نشان دهند اما در کتاب کشف اسرار جوهری هست که در کتاب‌های رسمی کلامی نیست: امام‌خمینی(ره) صرفاً مطالب کتاب اسرار هزارساله را رد نکرده بلکه چنان به تاریخ تشیع نگریسته است که گویی به زودی با این تاریخ تجدید عهد می‌کنیم. همچنین توجه کرده است که کتاب اسرار هزارساله نظر یک شخص نیست بلکه اثر بادی است که از غرب وزیده و جان گروه‌هایی را تصرف کرده و به صورت آرای آنان به زبان آمده است. در همان زمان که امام کتاب کشف اسرار را می‌نوشته بسیاری از علما و فضایی اسلام بیشتر نگران خطر شیوع ماتریالیسم و کمونیسم بودند. به این جهت آثاری هم در مارکسیسم ماتریالیسم می‌نویسند نوشته شد، اما امام گویی در جوانی نیز واقعه‌ای که در پیری وقوع آن را پیش‌بینی کرد به چشم جان‌بین خود دیده بود. امام خمینی(ره) چند سال قبل از انقراض شوروی پیش‌بینی کرد که کمونیسم شوروی به زودی از هم می‌پاشد شاید در جوانی هم دریافته بود که کمونیسم و نظام شوروی در تاریخ غربی عارضی است و خطر جای دیگر است.

در حقیقت امام‌خمینی(ره) دریافته بود که دین تنها از نسوی کمونیست‌ها در معرض خطر قرار نگرفته است و با ردّ کمونیسم و ماتریالیسم این خطر رفع نمی‌شود؛ کمونیست‌ها با سیاست و ایدئولوژی به دین تعرض می‌کردند اما تعرض فرهنگی پوشیدهای هم وجود داشت که گه‌گاه به صورت‌های مختلف پدیدار می‌شد.

کتاب کشف اسرار را نباید پاسخی به نوشته‌ای که حاصل سلیقه و رأی یک شخص معمولی است، دانست. این کتاب فرهنگی که جوانه‌های احیا و تجدید عهد دینی به صورت گفتارها و بیانیه‌های مهم تاریخی از تنه استواران آن روپیده است در مقابل بعضی آثار فرهنگ مسئولی و جهانگیر غرب قرار می‌گیرد، بنابراین باید در این کتاب به جست‌وجوی سابقه انقلاب پرداخت.»^{۱۳}

پانوش‌ها:

۱. با به پای افتاب، ص: ۱، ج: ۶۰. ۲. به عنوان نمونه، ر: ک: کشف اسرار، صفحات: ۱۸ تا ۲۶، ص: ۲۸، ۲۹-۳۰، ۳۱ تا ۳۴، ص: ۴۱، ۴۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ... ۳. کشف اسرار، ص: ۱۲۰-۱۱۴. ۴. به عنوان نمونه، ر: ک: کشف اسرار، ص: ۶۰ و ص: ۶۲ ۵. به عنوان نمونه، ر: ک: کشف اسرار، ص: ۱۱-۱۰، ص: ۳۷، ص: ۵۳. ۶. همان، ص: ۲۸۱-۲۷۹. ۷. همان، ص: ۹. ۸. همان، ص: ۱۰. ۹. به عنوان نمونه، ر: ک: کشف اسرار صفحات: ۲۶، ۴۰، ۵۵-۵۶ و ص: ۱۰۰. ۱۰. همان، ص: ۷۴. ۱۱. همان، ص: ۱۰۵. ۱۲. «سیاست، تاریخ، تفکر»، رضا داوری اردکانی، ص: ۲۵۶ و ۲۵۷.